

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیّه	پیاده‌سازی

## مناجات شعبانیّه (۱)

**کلیدواژه‌ها:** مراقبات ماه شعبان، صلوات شعبانیّه، معارف ولایی، مناجات شعبانیّه، معارف توحیدی، ارتباط صلوات و مناجات شعبانیّه، زمان خواندن صلوات و مناجات شعبانیّه، دل نبستن سالک به عمل خود، لذت صحبت عاشق و معشوق، یقین به اجابت دعا، یقین به غفارت خدا، رجا، حمد.

در ظهرهای ماه شعبان المعظم، صلوات شعبانیّه<sup>۱</sup> وارد شده است. صلوات شعبانیّه مجموعه‌ای از معارف ولایی است. آموزه‌های بلند ولایی و مقامات بلند اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام را در بخش نخستین این صلوات می‌بینیم و در نیمه‌ی دوم آن، ادعیه‌ای قرار گرفته که آن ادعیه هم در مسیر بهره‌مندی و اقتباس از کانون نور ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین در ماه شعبان المعظم است. برخی از مراقبه‌های عملی‌یی که سالک الی الله باید در ماه شعبان داشته باشد، در بخش دوم این صلوات ذکر شده است؛ در بخشی که این‌گونه شروع می‌شود: **وَ اعْمُرْ قَلْبِي بِطَاعَتِكَ؛ وَ لَا تُخْزِنِي بِمَعْصِيَتِكَ؛ وَ ارْزُقْنِي مُوَسَاةً مَنْ قَتَرْتَ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ بِمَا وَسَعَتْ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ.** از اینجا تا پایان این صلوات، در واقع دستورالعمل‌هایی برای سالک الی الله بیان شده است؛ که ضمن اینکه می‌خواهد خدا خانه‌ی دلش را آباد کند: **وَ اعْمُرْ قَلْبِي بِطَاعَتِكَ؛**

خانه‌ی دل ما را از کرم عمارت کن      پیش از آنکه این خانه رو نهد به ویرانی

۱. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۸۲۸؛ ابن‌مشهدی، مزار الکبیر، ص ۴۰۰؛ سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۲،

ص ۶۸۷ و محدّث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال ماه شعبان، صلوات شعبانیّه.

**وَلَا تُخْزِنِي بِمَنْصِبَتِكَ:** و می خواهد که خدایا من را با رها کردنم در وادی معاصی و گناهان خوار نکن؛ از خدا درخواست می کند به من روزی کن که به شکرانه‌ی گشادگی‌یی که در روزی من قرار دادی، با بندگانی که روزیشان تنگ است، اهل مواسات باشم. تا آخر صلوات شعبانیه، نکته به نکته آموزه‌های عملی است و سالک الی‌الله با استفاده از صلوات شعبانیه می‌فهمد چه نکته‌هایی را باید در این ماه به کار بندد تا بهره‌ی کافی را از فیوضات این ماه ببرد.

و اما مناجات شعبانیه؛<sup>۲</sup> مناجات شعبانیه حاوی آموزه‌های بسیار عمیق و بلند توحیدی است؛ چنان‌که صلوات شعبانیه دارای آموزه‌های بلند ولایی است؛ و این دو، مکمل هم هستند. به اعتقاد من، صلوات شعبانیه، سالک اهل مراقبه را برای بهره بردن از مناجات شعبانیه مستعد می‌کند. اگر این‌گونه نگاه کنیم، شاید ظهرها باید صلوات شعبانیه را خواند و مناجات شعبانیه را برای شب‌ها گذاشت تا صلوات کار خودش را در مستعد کردن سالک برای اینکه پا به وادی توحید بگذارد، کرده باشد. همان‌طور که می‌دانید، سالک در مسیر سلوک الی‌الله بعد از اینکه مرحله‌ی نفس را طی کرد، وارد صراط ولایت می‌شود و از شاهراه و صراط ولایت به شهر توحید می‌رسد. بنابراین گام نهادن در صراط ولایت، مقدم بر ورود به شهر توحید است. صلوات شعبانیه ما را به صراط ولایت واصل می‌کند و مناجات شعبانیه ما را به وادی توحید واصل می‌نماید؛ و به اعتقاد من، این دو مکمل هم هستند.

اگر خدا توفیق دهد، می‌خواهیم یک‌بار سریع با همدیگر مناجات شعبانیه را مرور کنیم؛ مناجاتی که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است و بنا به نقل روایات، همه‌ی ائمه علیهم السلام مقید بودند در ماه شعبان این

---

۲. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۵؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۷ و محدث قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال ماه شعبان، مناجات شعبانیه.

مناجات را بخوانند.<sup>۳</sup> کم دعا و مناجاتی داریم که همه‌ی ائمه علیهم‌السلام مقید به خواندن آن بوده باشند. علتش مضامین بسیار والایی است که در این مناجات وجود دارد.

مناجات شعبانیّه با صلوات شروع می‌شود: **اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ**. من نکته‌های کوتاهی می‌گویم؛ و شرح نمی‌دهم. ان شاء الله دقت شما کمک می‌کند که این نکته‌ها دریافت شود. صلوات عنصر برقرارکننده‌ی ارتباط بین عبد و مولاست؛ پل ارتباطی است؛ رمز ورود است.

در مقام مثال، دیده‌اید؛ پادگان‌ها یک اسم شب دارند. اگر بخواهید شب‌هنگام وارد محدوده‌ی پادگان شوید، در صورتی که اسم شب را بلد باشید، همه‌ی نگهبان‌ها راه را باز می‌کنند و شما می‌توانید داخل شوید. اما اگر اسم شب را بلد نباشید، راهتان نمی‌دهند و اگر بخواهید وارد شوید، به سمتان تیراندازی می‌کنند. مثال دیگر را از حوزه‌ی مسائل کامپیوتری بزنیم؛ شما اگر بخواهید وارد یک نرم‌افزار شوید، به پسورد احتیاج دارید. اگر پسورد نداشته باشید، نمی‌توانید وارد شوید. پسورد ارتباط با کانون الوهیت، صلوات است. عنصری که ارتباط را برقرار می‌کند و عبد را به مولا وصل می‌کند، صلوات است؛ بدون آن، ارتباط محال است؛ امکان‌پذیر نیست. سدی از آتش بر سر راه ساخته شده است که غریبه وارد نشود؛ و آن اسم ورودی که آشنا می‌گوید و راه را بر روی او می‌کشایند، صلوات بر محمد و آل محمد علیهم‌السلام است؛ و این به خاطر جایگاه بلندی است که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام دارند. آنها واسطه‌ی خلقت عالم وجود هستند؛ به یک تعبیر، مقام مشیتند؛ واسطه‌ی بین خالق و مخلوقند. لذا بدون این واسطه، برقراری ارتباط محال و امکان‌ناپذیر است. چون این مناجات می‌خواهد شما را به عالم الوهیت وصل کند، باید با صلوات شروع شود. باید این اسم رمز را بگویید تا

---

۳. قَالَ عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالَوَيْهِ كَانَ... قَالَ: إِنَّهَا مُنَاجَاةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه‌السلام وَ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم‌السلام كَانُوا يَدْعُونَ بِهَا فِي شَهْرِ شَعْبَانَ: سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۲، ص ۶۸۵ و هاشمی خوئی، منهاج‌البراعه، ج ۱۹، ص ۲۸۰. مُنَاجَاةُ مَوْلَانَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ هِيَ مُنَاجَاةُ الْأَيْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ عليهم‌السلام كَانُوا يَدْعُونَ بِهَا فِي شَهْرِ شَعْبَانَ: مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۷.

بتوانید وارد این برنامه و نرم‌افزار شوید. در روایات هم هست که رمز استجابت دعا صلوات است<sup>۴</sup> و لذا فرموده‌اند اگر قبل و بعد از بیان حاجتتان صلوات بفرستید، چون صلوات دعایی است که در پیشگاه پروردگار قطعاً مستجاب است، محال است خدا مقدم و مؤخر را اجابت کند و میانه را بدون اجابت بگذارد.<sup>۵</sup> لذا رمز اجابت دعا و مناجات هم صلوات است. به این لحاظ، مناجات شعبانیه با صلوات شروع می‌شود.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اسْمِعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَ اسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ:** خدایا وقتی تو را می‌خوانم، صدا می‌زنم، به صدا زدن‌های من گوش بده؛ صدا زدن‌های مرا بشنو: **وَ اسْمِعْ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ. وَ اسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ:** وقتی من از حسیض مرتبه‌ی امکان، تو را در اوج مرتبه‌ی وجوب صدا می‌زنم و از این فاصله‌ی دور تو را ندا می‌کنم، ندای مرا بشنو: **وَ اسْمِعْ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ.** وقتی عبد تو در ته چاه فقر و نیستی، تو را در قلعه‌ی هستی و غنای مطلق صدا می‌زند و ندا می‌کند، به صدای او گوش بده. ندا کردن یعنی از دور صدا زدن. **وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ:** نجوا یعنی درگوشی صحبت کردن. وقتی دارم با تو مناجات می‌کنم و آهسته با تو راز دل می‌گویم، رویت را به من کن.

اینجا به نکته‌ای اشاره می‌کنم؛ نفرمود **اعطني ما سألتك**. می‌فرماید: خدایا وقتی صدایت می‌زنم، به صدا زدنم گوش بده؛ وقتی ندا می‌دهم، به ندا دادنم گوش بسپار؛ وقتی با تو نجوا می‌کنم، رویت را به من

۴. قال أمير المؤمنين عليه السلام كلُّ دعاءٍ مَحْجُوبٍ عَنِ السَّمَاءِ حَتَّى يُصَلَّى عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ: حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۱۱ و هاشمی خوئی، منهاج البراعه، ج ۵، ص ۲۱۳.

۵. عن أبي عبد الله عليه السلام جعفر بن محمد عليه السلام، قال: إذا دعا أحدكم فليبدأ بالصلاة على النبي صلى الله عليه وآله، فإن الصلاة على النبي صلى الله عليه وآله مقبولة، و لم يكن الله يقبل بعض الدعاء و يرد بعضاً: طوسی، محمد بن الحسن، امالی، ص ۱۷۲ و حرعاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۹۶. من كانت له إلى الله عز و جل حاجة فليبدأ بالصلاة على محمد و آلِهِ ثم يسأل حاجته ثم يختم بالصلاة على محمد و آلِ محمد فإن الله عز و جل أكرم من أن يقبل الطرفین و يدع الوسط إذا كانت الصلاة على محمد و آلِ محمد لا تُحجَبُ عنه: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۹۴؛

طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، ص ۲۷۵ و ابن فهدحلی، عدة الداعي، ص ۱۶۷.

کن و رویت را از من برنگردان. این نشان می‌دهد که این مناجات در مقام خواستن هیچ چیز، جز خود خدای متعال نیست. کسی که دارد این مناجات را آغاز می‌کند، خود خدا را می‌خواهد. نمی‌گوید خدایا به من دنیا بده، به من آخرت بده، هیچ چیز؛ خود خدا را می‌خواهد. می‌گوید رویت را به من کن. خدایا به حرف‌هایم گوش بده. می‌خواهم با تو حرف بزنم.

**فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ**: خدایا! من به‌سوی تو گریختم. من فرار کردم. از چه چیز فرار کردم؟ از نفسم، از خودم فرار کردم؛ از شیطان فرار کردم؛ از دنیا و جلوه‌گری‌هایش فرار کردم؛ از خدعه‌های شیطان فرار کردم؛ به‌سوی تو. خدایا! از هرچه غیر توست، به‌سوی تو فرار کردم: **فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ**

خدایا من فرار کردم به‌سوی تو. همه‌چیز را پشت سر گذاشتم. از همه‌چیز جز تو بیزار و گریزان و هراسانم.

**وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ**: خدایا از همه‌چیز فرار کرده‌ام و آمده‌ام در پیشگاه تو ایستاده‌ام؛ پیش روی تو ایستاده‌ام. این **وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ** همان احساس حضور در محضر حق متعال است. اینکه انسان احساس کند در پیشگاه پروردگار است؛ در محضر خدای متعال است؛ **وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ**. حس حضور، حس بسیار بزرگی است که مناجات‌گر ماه شعبان در آغاز این مناجات، آن را اظهار می‌کند.

حالا با چه حالی پیش تو ایستاده‌ام؟ **مُسْتَكِينًا لَكَ**: خدایا! در حالی پیش تو ایستاده‌ام که دیگر از پا افتاده‌ام؛ دیگر در هم شکسته‌ام؛ دیگر تاب بر پا ایستادن ندارم؛ دیگر زمین‌گیرم؛ دیگر هیچ قوه و طاقتی برای من باقی نمانده است؛ هرچه تقلاً داشتم، کردم و به هیچ‌جا نرسیدم.

**مُنْتَضِرًا إِلَيْكَ**: با حال تضرع و زاری به در خانه‌ی تو آمده‌ام؛ گریان و نالان به در خانه‌ی تو آمده‌ام و این زاری و ناله‌های جگرسوز و اشک‌های روان، گواه و شاهد صدق مناجات‌گر ماه شعبان است. نمی‌شود کسی مدعی عرفان و آرزومندی دیدار حق متعال باشد و اهل اشک و آه و گریه و سوز و گداز نباشد. این گواه عاشق صادق است؛ والا زیاد می‌شود ادعای عشق و محبت کرد. به قول شاعر:

وَكُلُّ يَدْعِي وَصَلًا بِلَيْلِي      وَ لَيْلِي لَا تُقَرُّ لَهُم بِدَاكِي

خیلی‌ها ادعای وصال لیلا را می‌کنند؛ اما لیلا این را نمی‌پذیرد و تأیید نمی‌کند. این فقط ادعاست. وقتی قطره‌های اشک از چشم‌ها بر روی گونه‌ها جاری شد، آنگاه کسی که به دروغ خود را به قیافه‌ی گریه‌کننده درآورده است، از گریه‌کننده‌ی راستین متمایز می‌شود. لذا اشک و آه و سوز و گداز نشانه‌ی صدق سالک الی‌الله است.

**رَاجِئاً لِمَا لَدَيْكَ ثَوَابِي [ترانی]:** با حال امید آمده‌ام، نه با حال یأس. نسخه‌بدل **ثَوَابِي** ، **تَرَانِي** است که می‌گویم هر یک به چه معناست. خدایا! به تو امید دارم. درست است که از پا درآمده‌ام، از پا افتاده‌ام و دیگر رمقی در خود نمی‌بینم، دیگر توانی در خود سراغ ندارم؛ اما امید به تو دارم؛ مأیوس نیستم: **رَاجِئاً لِمَا لَدَيْكَ؛** منتها امیدم به داشته‌های خودم نیست؛ امیدم به چیزهایی است که پیش توست. به عبادتم، به نمازم، به روزه‌ام، به ذکرم، به خلوتم امید ندارم. خدایا از همه‌ی اینها مأیوسم. **رَاجِئاً لِمَا لَدَيْكَ؛** به کرم تو، به فضل تو، به رحمت تو، به مهربانی تو، به جود و سخاوت تو، به اینها امید دارم؛ مأیوس نیستم. با امید به در خانه‌ات آمده‌ام. این همان نکته‌ی مهمی است که سالک الی‌الله باید به آن توجه داشته باشد. نکند هیچ سالکی اتکال و اعتماد خود را بر طاعت، عبادت، خلوت، ریاضت و مراقبات و... خودش قرار دهد و خدای ناکرده به اینها تکیه کند! دیدید که خدای متعال در آن حدیث قدسی چگونه هشدار داد که نکند بندگان من به اعمالی که برای من انجام می‌دهند اعتماد و اتکا کنند! نکند به آنها دل ببندند! که اگر من بخواهم از بندگانم حساب بکشم، حتی انبیاء الهی هم نمی‌توانند از پس حساب برآیند.<sup>۶</sup> نکند کسی به عمل و تقوا و طاعت خودش اتکا کند! گفت:

تکیه بر تقوا و دانش در طریقت کافری است      راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدش

۶. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يَتَكَلَّمُ الْعَامِلُونَ عَلَى أَعْمَالِهِمْ الَّتِي يَغْمَلُونَهَا لِثَوَابِي فَإِنَّهُمْ لَوْ اجْتَهَدُوا وَ اتَّبَعُوا أَنْفُسَهُمْ أَعْمَارَهُمْ فِي عِبَادَتِي كَانُوا مُقَصِّرِينَ غَيْرَ بِالْعَيْنِ فِي عِبَادَتِهِمْ كُنْةَ عِبَادَتِي فِيمَا يَطْلُبُونَ عِنْدِي مِنْ كَرَامَتِي وَ النِّعَمِ فِي جَنَاتِي وَ رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى فِي جَوَارِي...: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۱؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۳۲۸ و فیض کاشانی، وافی، ج ۴، ص ۲۷۶.

باید اتکالش به خدا باشد. لذا **رَاجِئاً لِّمَا لَدَيْكَ**: «اتکالم، اعتمادم، مایه و منشأ امیدم آن چیزهایی است که پیش توست، نه چیزهایی که پیش خودم است. خدایا از هرچه پیش خودم است، مأیوس شدم. همان طور که عرض کردم، نسخه بدل **تَوَابِی**، **تَرَانِی** است. **رَاجِئاً لِّمَا لَدَيْكَ تَرَانِی**: خدایا می بینی که من در چه حالی هستم! می بینی که بعد از یک عمر تقللاً کردن نتوانسته‌ام یک میلی متر جلو بیایم! خدایا حال مرا می بینی! **رَاجِئاً لِّمَا لَدَيْكَ تَرَانِی**: خدایا می بینی من با چه حالی به در خانه‌ات آمده‌ام؛ از نفس افتاده‌ام؛ همه‌ی تقللاًهایم را کرده‌ام و به هیچ جا نرسیده‌ام.

**وَ تَعَلَّمْ مَا فِي نَفْسِي**: خدایا هرچه در درون من است، تو می دانی. از درون خراب و آلوده‌ی من، خبر داری؛ می دانی در دل من چه می گذرد. هم اضطرار مرا می دانی و هم آنچه احتیاج دارم را می دانی. **وَ تَخْبِرُ حَاجَتِي**: از حاجت من خبر داری و از نیازمندی‌های من ناآگاه و بی اطلاع نیستی.

**وَ تَعْرِفُ ضَمِيرِي**: و ضمیر من را هم خوب می شناسی. اگر باطن من از دیگران پنهان است، اما بر تو مکشوف است. تو باطن من را خوب می شناسی؛ می دانی من چه کاره هستم. اگر آبروی من را بین خلق حفظ کرده‌ای، اما پیش تو دستم رو است.

**وَ لَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَ مَثْوَايَ**: خدایا! امور دنیا و آخرت من، امور گذشته و آینده‌ی من هم بر تو پنهان نیست. همه چیز من را می دانی؛ گذشته و حال و آینده‌ام را، دنیا و آخرتم را، باطنم را، ضمیرم را، درونم را؛ همه چیز را می دانی؛ نیازمندی‌ها و حاجاتم را؛ می دانی که من به چه چیز محتاجم.

**وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أَبْدَأَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَ اتَّفَقَ بِهِ مِنْ طَلِبَتِي وَ أَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي**: خدایا! آن چیزهایی که الان می خواهم در قالب این مناجات برای تو بگویم و آن چیزهایی که می خواهم زبان بگشایم و از تو درخواست کنم و برای آخرت و عاقبت کارم به آنها امید بسته‌ام، بر تو مخفی نیست؛ خدایا تو همه را می دانی. حال، اگر خدا می داند، پس چرا می خواهی بگویی؟ خدا که می داند، چرا می خواهی حرف بزنی؟ اینجا همان نکته‌های ظریفی است که قبلاً در بحث دعا اشاره کرده‌ایم؛ که دعاکنندگان بزرگ، اصلاً دعا را بهانه‌ای برای گفتگو با معشوق و سخن گفتن با محبوب قرار داده‌اند. هم عاشق، سخن گفتن با معشوق را دوست می دارد و هم معشوق دوست می دارد که عاشق با او سخن بگوید. یک طرفه هم نیست که فقط

عبد لذت ببرد از اینکه با مولای خودش سخن بگوید. سخن گفتن با مولا خیلی لذت بخش است و لذا عبد دلش می خواهد صحبت با مولایش را کش بدهد و تمام نکند؛ چندین بار به زبان های مختلف حرف هایش را تکرار می کند.

نمونه اش را در ماجرای حضرت موسی علیه السلام بارها اشاره کرده ام؛ که خدای متعال از او پرسید: **مَا تَلِّكَ بِمِيمِنِكَ يَا مُوسَى**! ای موسی! چه در دست داری؟ در دستش عصا بود. می توانست بگوید عصاست؛ اما دیدید چگونه پاسخ گفت؟ **هِيَ عَصَايَ اتَّوَكَّلْتُ عَلَيْهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَمَمِي وَ لِي فِيهَا مَأْرَبُ أُخْرَى**<sup>۷</sup> این عصای من است. وقتی خسته می شوم، به آن تکیه می کنم، گوسفندانم را با آن می رانم، با آن برگ درختان را می ریزم تا بخورند؛ تازه خیلی کارهای دیگر هم با آن انجام می دهم. چرا این قدر کش می دهد؟! چون لذت می برد؛ بهانه ای برای حرف زدن با معشوق خود پیدا کرده است. لذا هم عبد از سخن گفتن با مولا لذت می برد، هم مولا از سخن گفتن عبد با او. در عشق های ظاهری هم دیده ایم؛ عاشق و معشوق های مجازی، اصلاً برایشان مهم نیست که راجع به چه چیز حرف می زنند؛ مهم این است که می خواهند با هم حرف بزنند. می گوید: حالت چطوره؟ جواب می دهد: الحمدلله، خوبم. می گوید: حالا احوالت چطوره؟ خب احوالت چطوره، همان حالت چطوره است دیگر! او لذت می برد. بنابراین، هم عبد از حرف زدن با مولا لذت می برد؛ لذا در عین اینکه می داند خدا همه ی اینها را خبر دارد، باز می گوید: می خواهم برایت بگویم، می خواهم با تو حرف بزنم. هم مولا از حرف زدن عبد لذت می برد. روایات ناظر بر این مطلب را در کتاب *ره توشه ی دیدار* در فصل دعا و توسل ذکر کرده ام. به گمانم در مجموعه گفتارهای توحید افعالی، در مبحث دعا هم هست. روایات متعددی داریم که بنده ی مقربیی از بندگان خدا دعا می کند و از خدا چیزی را درخواست می کند. فی المجلس خدا به ملائکه می گوید: خواسته ی او را بر آوردم، دعای او اجابت شد؛ اما به او ندهید. چرا؟ به خاطر اینکه می خواهم او

---

۷. سوره ی طه، آیات ۱۷ و ۱۸.



باز هم با من حرف بزند، باز هم از من درخواست کند، باز هم با من گفتگو کند. من خدا از صدای این بنده‌ی مناجات‌کننده و دعاکننده لذت می‌برم؛ من عاشق او هستم.<sup>۸</sup>

علی‌ای‌حال، مناجات‌گر ماه شعبان می‌گوید: خدایا! همه چیزم را می‌دانی؛ ظاهر و باطنم را می‌دانی؛ گذشته و آینده و حالم را می‌دانی؛ نیازمندی‌ها و احتیاجاتم را می‌دانی؛ چیزهایی را که الآن می‌خواهم بگویم، همه را تو می‌دانی؛ اما باز هم می‌خواهم بگویم؛ می‌خواهم با تو حرف بزنم. روایت هم داریم که معصوم علیه السلام فرمود: گرچه خدا به نیازهای شما آگاه است، اما دوست می‌دارد نیازهایتان را با زبان به او بگویید. همین به زبان گفتن آثار عجیبی دارد که دیگر فرصت بیان آن نیست.

**وَ قَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُثْرِي مِنْ سِرِّي وَعِلَائِي:** خدایا مقدرات تو در آنچه از شؤون و امور من است تا پایان عمرم جاری است. اینکه بر من چه گذشته و چه خواهد گذشت را تقدیر تو رقم زده و می‌زند؛ چه در جنبه‌های ظاهری زندگی، چه در جنبه‌های باطنی و معنوی آن. آنچه شده و می‌شود و خواهد شد، به تقدیر و مشیت توست؛ به خواست توست.

**وَ بِيَدِكَ لَا يَبْدُ غَيْرُكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضُرِّي:** خدایا دست خودت است؛ دست احدی جز تو نیست؛ وقتی آنچه دارم افزون می‌شود؛ ولو به دست خلق چیزی به من رسیده، اما تو بودی که به دست آنها آن را به من دادی؛ وقتی آنچه دارم کاهش می‌یابد؛ ولو بنده‌ای آن را از من ستاند، اما تو بودی که به دست آن بنده آن را از زندگی من خارج کردی. وقتی سودی به من می‌رسد، این تو هستی که آن سود را می‌رسانی؛ وقتی خسارت و زبانی به من وارد می‌شود، این تو هستی که خسارت و زیان را به من وارد می‌کنی. دست توست؛ دست احدی جز تو نیست. در زندگی من جز تو احدی کاره‌ای نیست. هرچه شده و می‌شود، همه کار توست و لا غیر.

---

۸. أَنَّ الْعَبْدَ الْوَلِيَّ لَهِ يَدْعُو اللَّهَ فِي الْأَمْرِ يُنَوِّهُ فَيُقَالُ لِلْمَلِكِ الْمَوْكَلِ بِهِ أَفْضِلُ لِعَبْدِي حَاجَتَهُ وَ لَا تُعْجَلْهَا فَإِنِّي أَشْتَهِي أَنْ أَسْمَعَ نِدَاءَهُ وَ صَوْتَهُ

...: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۹۰؛ ابن‌فهدحلی، عده‌الداعی، ص ۲۰۱ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۴.

**إِلَهِي إِنْ حَرَمْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْزُقُنِي وَ إِنْ حَدَلْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُنِي:** خدایا اگر تو مرا محروم کنی، چه کسی آنچه را می‌خواهم به من روزی کند؟! اگر تو به من ندهی، از من دریغ کنی، محروم کنی، چه کسی است که روزی من می‌کند؟! و اگر تو مرا خوار کنی، چه کسی است که می‌تواند به یاری من بیاید و مرا نصرت کند و پیروز و عزیزم گرداند؟! همه از توست؛ همه در دست توست. همه‌کاره‌ی زندگی من تویی. حالا که این‌گونه است:

**إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ خُلُولِ سَخَطِكَ:** خدایا به تو پناه می‌برم از خشم و غضب تو؛ از اینکه تو به خشم بیایی. همه چیز من به دست توست. اگر تو بر من غضب کنی، چه خاکی بر سرم کنم؟! دنیای من، آخرت من، ظاهر من، باطن من، همه چیز من دست توست. اگر تو بر من خشم بگیری، من چه خاکی بر سرم کنم؟! کجا را دارم که از دست تو فرار کنم، جز اینکه باز به آغوش تو پناه آورم؟ **أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ.** آن مثال را که تا به حال چند بار برایتان زده‌ام، یادتان است؛ گفتم بچه‌ای صبح تا ظهر در خانه آتش سوزانده بود. مادر هم که زورش به بچه نمی‌رسید، او را تهدید می‌کرد؛ می‌گفت: بگذار ظهر پدرت از سر کار بیاید، به تو می‌گویم که چه کارت می‌کنم. همه‌ی این شرارت‌هایت را به پدرت می‌گویم تا او تنبیهت کند. ظهر پدر از سر کار آمد، مادر هم شروع به گفتن کرد؛ پیاز داغش را هم زیاد کرد که: این کار را کرده، آن کار را کرده و ... هرچه به او گفتم، حرف گوش نکرد. مادر حسابی پدر را به غضب آورد تا بچه یک تنبیه حسابی بشود. پدر هم گفت: عجب! این کارها را کرده است؟! آن در را بند بینم! گفت در اتاق را ببندد تا بچه راه فرار نداشته باشد. کمر بند من را هم بیاور! حالا این بچه‌ی هشت نه ساله، گوشه‌ی اتاق گیر کرده؛ در هم بسته است و هیچ جا را ندارد که فرار کند. پدر هم خشمگین، تازیانه‌به‌دست به سمت او می‌آید. این بچه این سمت را نگاه می‌کند، آن سمت را نگاه می‌کند؛ هر جا را نگاه می‌کند، می‌بیند هیچ جایی برای فرار وجود ندارد. آخر چه کار می‌کند؟ همین که پدر نزدیک شد و شلاق را بلند کرد، بچه جست می‌زند به آغوش پدر و خودش را به گردنش آویزان می‌کند. آیا دیگر برای این پدر خشمی می‌ماند؟ پدر را به گریه می‌اندازد! **إِلَهِي أَعُوذُ بِكَ مِنْ**

**غَضَبِكَ:** خدایا از غضبت، از حلول سختت به خودت پناه می‌آورم؛ کس دیگری را ندارم؛ جای دیگری را ندارم؛ به کجا پناه ببرم از تو؟! به خودت پناه می‌آورم: **أَعُوذُ بِكَ مِنْ غَضَبِكَ وَ حُلُولِ سَخَطِكَ.**

**إِلَهِي إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأهِلٍ لِرَحْمَتِكَ فَانْتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ:** مُسْتَأهِلٍ در بعضی از نسخه‌ها **مُسْتَوْجِبٍ** روایت شده است. این جمله را دو گونه می‌شود معنا کرد؛ یکی اینکه بگوییم خدایا اگر من برای رحمت تو اهلیت و شایستگی ندارم، تو که اهلیت داری که با آن فضل گسترده‌ی خودت دست به جود و بخشش بزنی! به من نگاه نکن؛ من نالایقم. اگر من برای دریافت، نالایقم، تو که لایقی، تو که برای عطا کردن و جود سزاواری! این حالتی است که جمله را با «اگر» معنا کنیم؛ اما من بیشتر معنی دوم را می‌پسندم؛ چون من خودم را نگاه می‌کنم. من می‌گویم: خدایا من این‌گونه هستم؛ نه اینکه اگر من این‌گونه هستم. می‌گویم: **إِنْ كُنْتُ غَيْرَ مُسْتَأهِلٍ [مُسْتَوْجِبٍ] لِرَحْمَتِكَ:** خدایا من این‌گونه‌ام؛ قبول دارم. من اصلاً سزاوار و شایسته نیستم و اهلیت ندارم که مستوجب رحمت تو باشم؛ اصلاً لایق نیستم؛ اما یقین دارم که **فَإِنَّتَ أَهْلٌ أَنْ تَجُودَ عَلَيَّ بِفَضْلِ سَعَتِكَ:** تو اهلی؛ سزاوار و زیننده‌ی توست که از رحمت و اسعه‌ی خودت دست به جود و بخشش بزنی؛ دست به عنایت و عطا بزنی؛ تفضلاً. تفضلاً یعنی بدون استحقاق. یک‌وقت کسی استحقاق دارد و شما به او چیزی می‌دهید؛ یک‌وقت تفضلاً به او می‌دهید؛ یعنی استحقاقی ندارد؛ طلبی از شما ندارد؛ اما شما به او عطا می‌کنید. خدایا من استحقاق ندارم؛ اما تو به من جود و تفضل کن. من این‌گونه‌ام، تو آن‌گونه. تو به اعتبار آن‌گونه‌ای که خودت هستی، رفتار کن. به این طرف نگاه نکن! من کی هستم خدایا؟! در دعای ابوحمزه، امام سجاد علیه السلام به خدا عرضه می‌دارند: خدایا اصلاً من که هستم که عملم چه باشد!<sup>۹</sup>

---

۹. **إِلَهِي أَنْتَ أَوْسَعُ فَضْلاً وَ أَعْظَمُ جُلْماً مِنْ أَنْ تُقَابِسَنِي بِعَمَلِي أَوْ أَنْ تُسْتَزَلِّي بِخَطِيئَتِي وَ مَا أَنَا يَا رَبَّ وَ مَا خَطْرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ:** سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۷۱؛ طوسی، محمدبن‌الحسن، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۵۸۸ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان، دعای ابوحمزه‌ی شمالی.

إِلَهِي كَأَنِّي بِنَفْسِي وَاقِفَةٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ قَدْ أَظَلَّهَا حُسْنُ تَوَكُّلِي عَلَيْكَ فَقُلْتِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ تَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ:

نسخه بدل **فَقُلْتِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ، فَعَلْتِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ** است. خدایا گوییا من با همه‌ی جان و وجودم در پیشگاه تو ایستاده‌ام و این توکل نیکویی که به تو دارم، بر سر من سایه انداخته است؛ در پیشگاه تو، زیر سایه‌ی اعتماد و اتکال و توکل به تو قرار گرفته‌ام. آن وقت تو در قبال آن چه کردی؟ **فَقُلْتِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ**. می‌دانید؛ قول خدا فعل خداست. **فِعْلُهُ قَوْلٌ**؛<sup>۱۰</sup> لذا هر دو روایت درست است. آن وقت تو آن گونه‌ای که خودت اهلش هستی و زیبنده‌ی توست، فرمان دادی و با من رفتار کردی **وَ تَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ**: و مرا در دریای بی‌کرانه‌ی عفو خودت غوطه‌ور کردی. من استحقاق نداشتم؛ اما تو به تفضل، این عنایت را در حق من کردی. مرا دیدی که از خودم مأیوس هستم و دیگر ذره‌ای به خودم اعتماد ندارم؛ خودم را همه‌جا آزمودم و روسیاهیم بر خودم مکشوف شد. در همه‌ی میدان‌های امتحان دیدم که چگونه خراب کردم. خدایا دیگر یک سر سوزن به خودم اعتماد ندارم؛ همه‌ی اعتماد و توکلم به توست. آمدم زیر چتر اعتماد و توکل به تو؛ تو مرا مأیوس از خودم و معتمد به خودت دیدی، آن وقت **فَعَلْتِ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ تَعَمَّدْتَنِي بِعَفْوِكَ**: مرا در دریای غفران و عفو خودت غوطه‌ور کردی.

این نکته‌ی مهمی است که اگر عبد به این یقین برسد که خدا می‌بخشد، تردید نکند که خدا می‌بخشد؛ [مورد مغفرت قرار می‌گیرد]. محرومیت ما از بخشش خدا ناشی از تردید ماست. بارها این روایت را برایتان نقل کرده‌ام که کمترین چیزی که خدا به حاجی‌هایی که در روز عرفه در صحرای عرفات هستند عنایت می‌کند، این است که همه‌ی گناهانشان را می‌بخشد و می‌گوید: دوباره از سر شروع کنید؛ مثل بچه‌ای که تازه از مادر متولد شده است. سپس در ادامه‌ی این روایت فرمود: فقط یک نفر در این جمع بخشیده نمی‌شود و او کسی است که تردید کند و بگوید: یعنی ممکن است خدا

۱۰. مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۱، ص ۲۱۹؛ سیدبن طاووس، مهج الدعوات، ص ۱۴۰ و کفعمی، مصباح، ص ۳۰۳.

مرا هم با این همه گناه ببخشد؟<sup>۱۱</sup> به خاطر همین تردید، خودش را از بخشش خدا محروم کرد. لذا به غفاریت خدا یقین کنیم؛ به توابیت خدا یقین کنیم. یقین کنیم که خدا می‌بخشد، آن وقت ببینیم که خدا می‌بخشد. تازه این چیزی نیست! به توابیت و غفاریت خدا یقین کن، آنگاه ببین که خدا بخشیده بود؛ خدا از اول گناهت را ننوشت. غفاریت و توابیت او اصلاً فرصت نداد که تو بروی توبه کنی و بعد او ببخشد. او از اول بخشیده بود. گیر کار، خودت بودی که هنوز به این یقین نرسیده بودی؛ تا لذت عفو و غفران الهی را بچشی. یقین کن که خدا بخشیده است. گذشته‌ات را که بابت گناه و غفلت به هدر دادی؛ از الآن هم که بیدار شده‌ای، می‌خواهی بنشیننی برای گناهان و غفلت‌های گذشته‌ات غصه بخوری؛ پس کی می‌خواهی طاعت به‌جا بیاوری؟ کی می‌خواهی در مسیر بندگی خدا قدم برداری؟ گذشته را که آن‌گونه آتش زدی، حال و آینده‌ات را هم می‌خواهی با غصه خوردن آتش بزنی؟! فرصت که تمام شد! یقین کن که خدا بخشید. سرت را در راه بندگی و عبودیت بینداز و راهت را برو!

**إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَىٰ مِنْكَ بِذَلِكَ:** خدایا اگر ببخشی، چه کسی سزاوارتر از توست برای بخشیدن؟ اگر چیزی به‌نام عفو و بخشش بخواهد در عالم مصداق پیدا کند، از تو سزاوارتر کیست که این صفت از او سر بزند؟ امیدواریم اینها را باور کنیم! به این حرف‌ها یقین کنیم! این مناجات را با تردید نخوانیم! با یقین این حرف‌ها را بگوییم! **إِلَهِي إِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ أَوْلَىٰ مِنْكَ بِذَلِكَ.**

**وَ إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُذْنِبِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِفْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَ سِيلَتِي:** خدایا اگر اجل و مرگ من نزدیک شده است، می‌دانید؛ برای نزدیک بودن مرگ لازم نیست انسان پیر باشد. هر کسی ممکن است در آستانه‌ی مرگ باشد. خدایا اگر اجل و مرگ من نزدیک شده و دیگر فرصتی برای

۱۱. عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: أَعْظَمُ أَهْلِ عَرَفَاتٍ جُرْمًا مَنْ انْصَرَفَ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَنْ يُغْفَرَ لَهُ: مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۴۸؛

ابن‌حیون، دعائم‌الاسلام، ج ۱، ص ۳۲۰ و محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۹.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ۷ قَالَ: سَأَلَهُ رَجُلٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ مَنْ أَعْظَمُ النَّاسِ وُزْرًا فَقَالَ مَنْ يَقِفُ بِهَذَيْنِ الْمُؤَقِّفَيْنِ عَرَفَةَ وَ الْمُزْدَلِقَةَ وَ سَعَىٰ بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَبَلَيْنِ ثُمَّ طَافَ بِهَذَا الْبَيْتِ وَ صَلَّى خَلْفَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ۷ ثُمَّ قَالَ فِي نَفْسِهِ أَوْ ظَنَّ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يُغْفَرَ لَهُ فَهُوَ مِنْ أَعْظَمِ النَّاسِ وُزْرًا: کلینی، کافی،

ج ۴، ص ۵۴۱؛ حرعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۱، ص ۹۶ و مجلسی، محمدتقی، روضة‌المتقین، ج ۴، ص ۶۳.

جبران خطاها و خرابکاری‌هایم باقی نمانده است، اگر خیلی آلودگی به‌بار آورده‌ام، **و لَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي**: و در طول عمر گذشته‌ام هم عملی از من سر نزده که مرا به تو نزدیک کند؛ هرچه کردم، خرابکاری و آلودگی و مایه‌ی سرشکستگی بود؛ هرچه کردم، مرا از تو دور می‌کرد؛ هرچه کردم؛ نه فقط از معاصیم، از طاعاتم هم باید استغفار کنم؛ طاعت و معصیت‌م همه خرابکاری بود؛ از همه شرمنده‌ام. گفت: **مِنْ كُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ**<sup>۱۲</sup>: از همه‌ی طاعاتی که انجام دادم و از همه‌ی معصیت‌هایی که انجام داده‌ام، از همه استغفار می‌کنم. آنهایی را هم که فکر می‌کنم طاعت است، حالا که نگاه می‌کنم، می‌بینم مایه‌ی شرمساری است. کجای این طاعت است؟! من در حضور تو ایستاده بودم و مثلاً داشتم با تو حرف می‌زدم و نماز می‌خواندم؛ اما حواسم در کوچه و بازار، پیش حسن و حسین و شهین و مهین بود. باید از این نماز استغفار کنم یا به آن امید ببندم؟! **مِنْ كُلِّ طَاعَةٍ وَ مَعْصِيَةٍ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ**.

**وَ إِنْ كَانَ قَدْ دَنَا أَجَلِي وَ لَمْ يُدْنِنِي مِنْكَ عَمَلِي فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي**: خدایا اگر مرگم نزدیک شده و عملی که مرا به تو نزدیک کند ندارم و دستم از هر چیز که مایه‌ی قرب و نزدیکی به توست، خالی است؛ اما یک وسیله پیدا کردم که می‌خواهم با آن وسیله نزد تو بیایم. آن وسیله چیست؟ **فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي**: اقرار به گناهان و خطاها را وسیله کردم که نزد تو بیایم. این‌طور که می‌شود از قاضی وقت گرفت! متهمی را تصوّر کنید که می‌گوید: من می‌خواهم اعتراف کنم. آقای قاضی شما می‌خواهی این‌همه زحمت بکشی؛ آقای بازپرس شما این‌همه تجسس می‌کنی که اثبات کنی من مجرم هستم. خب من کار شما را سبک می‌کنم؛ به من وقت بدهید، من می‌خواهم بیایم همه‌ی اتهاماتم را بپذیرم. **فَقَدْ جَعَلْتُ الْإِقْرَارَ بِالذَّنْبِ إِلَيْكَ وَسِيلَتِي**: خدایا! می‌خواهم اقرار به گناهان را وسیله قرار دهم و به بهانه‌ی اینکه اعتراف کنم، نزد تو بیایم و به این بهانه، به تو نزدیک شوم.

۱۲. از سخنان اهل معرفت است.

این واقعیت است که از عمل عبد هنری بر نمی‌خیزد؛ از طاعت و عبادت عبد اثری حاصل نمی‌شود. کسی برای تقرب الی‌الله امید به طاعت و عبادت خودش نبندد! باید انجام دهد؛ وظیفه‌اش است؛ اصلاً باید این قدر انجام دهد تا بفهمد از اینها کاری بر نمی‌آید؛ و الا با حرف که نمی‌شود! این قدر طاعت به جا بیاور؛ این قدر عبادت به جا بیاور؛ تا آنجا که رمق داری، طاعت و عبادت به جا بیاور تا بررسی به اینکه از طاعت و عبادت تو هیچ خاصیتی بر نمی‌آید؛ یقین کنی که پیش خدا دست‌خالی هستی؛ این را باور کن. تو فقیری هستی که فقرت راه درمان و معالجه هم ندارد. فقیری هست که پول ندارد؛ کسی به او پول می‌دهد و دیگر از فقر نجات پیدا می‌کند؛ اما این فقیر هیچ راهی ندارد. تنها وسیله‌ای که با آن می‌شود به خدا نزدیک شد، اعتراف به فقر و نیستی است؛ اعتراف به گناه و خطاست؛ اعتراف به قصور و تقصیر است. خدایا با این وسیله به در خانه‌ی تو آمده‌ام و حالا می‌خواهم اقرار کنم. خدایا الآن وقت داده‌ای و من به محضرت آمده‌ام؛ حالا شروع می‌کنم به اقرار:

إِلٰهِي قَدْ جُرْتُ عَلَى نَفْسِي فِي النَّظَرِ لَهَا فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا: خدایا! در اثر بی‌توجهی به خودم، به خودم ظلم و ستم کردم. در اوج غفلت غوطه‌ور بودم و اصلاً حواسم نبود که چه بلایی دارم بر سر خودم می‌آورم و چگونه دارم خودم را نابود و تباه می‌کنم! من متهمی هستم که دارم به جرمم اعتراف می‌کنم. وای بر من اگر مرا نبخشی! خودم را نابود کردم. فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا. تنها چیزی که می‌تواند این تباه کردن خودم را جبران کند، بخشش و غفران توست. اگر تو مرا مشمول غفران و بخشش خودت قرار دهی، خرابکاری‌هایم، بی‌توجهی‌هایم، بی‌اعتنایی‌هایم به اینکه چه دارد بر سرم می‌آید، همه قابل ترمیم و جبران است؛ اما اگر تو مرا نبخشی، من چه خاکی بر سرم کنم؟ وای بر من اگر مرا نبخشی! فَلَهَا الْوَيْلُ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَهَا.

إِلٰهِي لَمْ يَزَلْ بِرُكِّ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي فَلَا تَقْطَعْ بِرُكِّ عَنِّي فِي مَمَاتِي: خدایا وقتی به گذشته‌ی زندگی‌م نگاه می‌کنم، می‌بینم یک لحظه نبود که مرا مشمول محبت‌ها، الطاف، عطایا و عنایات نکرده باشی؛ در تمام عمرم غوطه‌ور در لطف و مهربانی‌های تو بوده‌ام. لَمْ يَزَلْ: همواره و پیوسته بِرُكِّ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي: در طول حیات و عمر دنیویم تا امروز، خوبی‌های تو به‌سوی من سرازیر بوده است. حالا که این‌گونه است،

**فَلَا تَقْطَعْ بِرِّكَ عَنِّي فِي مَمَاتِي:** خدایا بعد از مرگم هم، خوبی‌های خودت را از من دریغ نکن. من همان بنده‌ی محتاجم. تو که در دنیا این‌همه محبت و عنایت به من کردی، به همین صورت که در دنیا با من رفتار کردی، در آخرت هم با من رفتار کن. من را از خوبی‌ها و احسان و الطافت محروم نکن. حرف‌هایی که در مناجات می‌زنیم، باید باور داشته باشیم. اینها تعارف نیست که با خدا می‌کنیم. باید برگردیم و گذشته‌ی زندگی‌مان را مرور کنیم؛ ببینیم آیا یک لحظه بود که خدا به ما احسان و لطف نکند؟! یعنی به این باور برسیم. برگردیم یک دور گذشته‌ی زندگی‌مان را مرور کنیم؛ ببینیم خدا با ما از لطف و عنایت چه کرد، از احسان و عطایا چه کرد؛ آنگاه با این یقین به خدا بگوییم: **إِلَهِي لَمْ يَزَلْ بِرِّكَ عَلَيَّ أَيَّامَ حَيَاتِي:** خدایا نگاه کردم؛ از لحظه‌ی تولدم، نه، از وقتی که در رحم مادرم بودم تا همین الان را مرور کردم؛ یک لحظه مرا از محبت و عنایات خودت محروم نخواستی. حالا که این‌گونه است، تو که این‌همه خوبی، تو که این‌همه عنایت و خوبی به من کردی؛ مگر من در گذشته استحقاق داشتم که این‌همه خوبی به من کردی؟ پس در آینده و بعد از مرگم هم عنایات و الطافت را از من دریغ نکن: **فَلَا تَقْطَعْ بِرِّكَ عَنِّي فِي مَمَاتِي.**

**إِلَهِي كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّئِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي:** خدایا! من چگونه مأیوس شوم؟ اصلاً تو به من بگو چگونه از تو مأیوس شوم؟ خدا می‌داند این مناجات شعبانیه چه جلوه‌گاهی است از رجا و امید! از حسن ظنّ و اعتماد به الطاف الهی! به خدا می‌گوئید؛ می‌گوئید: خدایا! من بروم مأیوس شوم؟ قبول! اما تو به من یاد بده من چطور مأیوس شوم! اصلاً راهی برای مأیوس شدن از تو وجود دارد؟ **كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي:** خدایا من چگونه از حسن نظر تو نسبت به خودم بعد از مرگم مأیوس شوم؟ **وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّئِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي:** در حالی که تو در دوران زندگی من، جز به زیباترین صورت، ولایت امورم را اعمال نکردی. همان جمله‌ی زیبای زینب کبری عليها السلام را به یاد می‌آورد که فرمودند: **مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً<sup>۱۳</sup> وَ أَنْتَ لَمْ تُؤَلِّئِي إِلَّا الْجَمِيلَ فِي حَيَاتِي:**

۱۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶؛ ابن‌نماحلی، مشیرالاحزان، ص ۹۰ و جزائری، ریاض‌الابرار، ج ۱، ص ۲۴۳.



خدایا تو جز به زیباترین صورت‌ها امور مرا در دوران زندگیم ولایت و مدیریت نکردی. تو که با من این‌گونه رفتار کردی، به من بگو من چه راهی دارم، چه توجیهی دارم که مایوس شوم [و تصور کنم] که در آخرت، تو حسن نظرت را از من دریغ می‌کنی؟ خدایا من تو را شناختم؛ دستت را خوانده‌ام؛ دیگر از تو مایوس نمی‌شوم؛ آنهایی که از تو مایوس می‌شوند، تو را نشناخته‌اند. من چگونه از تو مایوس شوم؟: **كَيْفَ آيَسُ مِنْ حُسْنِ نَظْرِكَ لِي بَعْدَ مَمَاتِي؟** حال که این‌گونه است:

**إِلٰهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ:** خدایا ولایت امور مرا تو به دست بگیر؛ یعنی خدایا فهم، شعور، سلیقه، انتخاب، نظریه، پیشنهاد و آرزوی من، همه‌ی اینها را کنار بگذار و خودت آن‌گونه که درست می‌دانی، عمل کن؛ **تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ:** تو خود ولایت امور مرا به دست بگیر؛ خودت برای من انتخاب کن؛ خودت برای من تصمیم بگیر. ببینید! این عبد اختیار خودش را آورده و دودستی تحویل خدا می‌دهد؛ می‌گوید: خدایا تو به من اختیار دادی؛ اما اختیار به درد کسی می‌خورد که شعورش برسد چه چیز برایش خوب است؛ خدایا من شعورم نمی‌رسد. تو خبیری؛ تو علیمی؛ تو دانایی. اختیار و انتخاب زبنده‌ی توست. تو محبت کردی که به من اختیار دادی؛ اما من می‌خواهم اختیارم را دودستی تحویل تو بدهم و تسلیم تو باشم. تو به جای من تصمیم بگیر! تو به جای من انتخاب کن. **إِلٰهِي تَوَلَّ مِنْ أَمْرِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ:** وانگهی، ولایت امور مرا طوری به دست بگیر که زبنده و سزاوار توست. تو اهل خوبی و احسانی؛ تو اهل مغفرتی؛ تو اهل رحمتی؛ تو اهل جود و فضلی. آن‌گونه که اهلش هستی، زندگی مرا مدیریت کن. کاری به کار من نداشته باش. من دیگر اصلاً نمی‌خواهم تصمیم بگیرم. خودت به جای من تصمیم بگیر. جملات آن مناجات زیبایی را به یاد می‌آورد که در *مفاتیح*، بعد از دعای عرفه‌ی امام حسین علیه السلام آمده است: **إِلٰهِي اغْنِنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَ بِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي:**<sup>۱۴</sup> خدایا با تدبیر

۱۴. سیدین طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، دعای عرفه‌ی

امام حسین علیه السلام.

اندیشیدن‌های خودت برای من، مرا از تدبیر اندیشیدن برای خویشان بی‌نیاز کن و با انتخاب‌هایی که برای من می‌کنی، مرا از انتخاب‌های خودم بی‌نیاز کن.

وَ عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ عَلَيَّ مُذْنِبٍ قَدْ غَمَرَهُ جَهْلُهُ: خدایا من گناهکاری هستم که جهل و نفهمیش او را در دریای گناهان غوطه‌ور کرد؛ ولی تو با فضل خودت به من رو کن! به من توجه و عنایت کن. من نفهم و جاهل بودم. این جمله می‌رساند که گناه نتیجه‌ی جهل است؛ که بی‌شک همین‌طور است. اگر انسان بداند گناه چه زبانی برای او دارد، محال است مرتکب گناه شود؛ اگر بداند که گناه چه جسارتی است در محضر خدای دائم‌الانعام، محال است مرتکب گناه شود؛ اگر بداند در حین گناه، خدا او را می‌بیند، حیا و شرم ناشی از آن، محال است به او اجازه دهد که مرتکب گناه شود. پس گناه ناشی از جهالت، نادانی و نفهمی است. اما خود این جهالت و نفهمی توجیه خوبی است برای اینکه انسان از خدا تقاضا کند که مرا از لطف خودت محروم نکن. من نفهم بودم؛ به شخص نفهم و جاهل هم چندان سخت نمی‌گیرند. خدایا من گناهانم از سر نفهمی بود. خدای نکرده عالماً عامداً مصراً که گناه نکردم! من از سر نفهمی گناه کردم. بیا و بر من نفهم خیلی سخت بگیر! وَ عُدَّ عَلَيَّ بِفَضْلِكَ: و با فضلت به من رو کن.

إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَخْرُجُ إِلَى سَتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ: خدایا در دنیا چقدر من گناه کردم و تو پرده پوشاندی؟! چقدر آلودگی به بار آوردم و تو با ستارتیت آن را از چشم خلق مخفی کردی؟! إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا: گناهان بسیاری را در دنیا پرده پوشاندی و نگذاشتی احدی خبردار شود؛ که اگر این پرده‌پوشی تو نبود، مگر من می‌توانستم در جامعه زندگی کنم؟! مگر می‌توانستم سرم را جلوی خلقت بلند کنم؟! مگر می‌توانستم در چشم کسی نگاه کنم؟! با این‌همه آلودگی! با این‌همه معصیت و گناه! تو پوشاندی. إِلَهِي قَدْ سَتَرْتَ عَلَيَّ ذُنُوبًا فِي الدُّنْيَا وَ أَنَا أَخْرُجُ إِلَى سَتْرِهَا عَلَيَّ مِنْكَ فِي الْآخِرَةِ: خدایا در دنیا محتاج به پرده‌پوشی تو بودم؛ اما در آخرت به مراتب به این ستارتیت محتاج‌تر هستم.

اینجا به نکته‌ای اشاره کنم؛ گناهی را که خدا پوشانده است، خدا نکند خلق در صدد این باشند که برملا کنند! نکند اهل تجسس در عیوب خلق باشیم! نکند بخواهیم پته‌ی افراد را روی آب بیندازیم! با تعبیرات به‌ظاهر خیلی هم موجه برویم افشاگری کنیم! چرا؟ چون مثلاً خطّ سیاسی او با ما نمی‌خواند یا سلیقه‌ی مدیریتی او با ما فرق می‌کند. مگر جایز است؟! اگر فردی جرمی مرتکب شده و خدا آن را پوشانده است، ما حقّ تجسس نداریم. اگر آن جرم علنی شد و به اثبات رسید، آن‌گاه آن مجرم را تنبیه کنند. ولی ما حقّ تجسس نداریم؛ مگر اینکه مجرمی جرمی را علناً در جامعه مرتکب شده باشد؛ آنجا خود اسلام گفته به‌خاطر جنبه‌ی بازدارندگی، حدّ شرعی را در بین جمعیت بزنند تا دیگران متنبه شوند و جرأت نکنند مرتکب چنین جرمی شوند؛ و الاّ جز این‌گونه موارد که در بین احکام اسلام بسیار هم استثنائی است، در سایر موارد احدی حقّ تجسس ندارد؛ حق نداریم کنکاش کنیم، گوش بسپریم و کنترل کنیم تا عیبی از کسی پیدا کنیم و برملا کنیم و با او تصفیه‌حساب کنیم. مثلاً در انتخابات، رقیب ماست و می‌خواهیم او را از میدان به در کنیم، برویم شنود بگذاریم تا عیبی از او پیدا کنیم و طوری در جامعه آبرویش را ببریم که نتواند کاندیدا شود و جلوی ما علم شود! پناه می‌بریم به خدا! گناهی را که خدا پوشاند، احدی حق ندارد علنی و برملا کند. اگر می‌خواهی که خدا تو را بپوشاند، خلق را بپوشان؛ ولو مطلع شدی. تجسس که هیچ؛ خدا فرمود: **لَا تَجَسَّسُوا**.<sup>۱۵</sup>

اینکه بروی جستجو کنی که عیبی را پیدا کنی که پناه می‌بریم به خدا! نه، اگر تصادفاً عیبی جلوی چشمت قرار گرفت، با چشم خودت دیدی، اگر می‌خواهی خدا تو را بپوشاند، بپوشان! حتی اگر به آن عیب یقین هم داری، بپوشان! واجب نیست بگویی! مخفی کن! **كَمَا تَدِينُ تُدَانُ**:<sup>۱۶</sup> به هر روشی که رفتار کنی، خدا با تو رفتار خواهد کرد. بپوشانی، تو را می‌پوشاند؛ رسوا کنی، رسوایت می‌کند. **كَمَا تَدِينُ تُدَانُ**. ای کاش سلیقه‌ی همه‌ی ما عوض شود! آخر چرا برای عیوب خلق تجسس می‌کنیم؟ برای حُسن خَلق

۱۵. سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۲.

۱۶. طوسی، محمدبن‌الحسن، امالی، ص ۱۶۴؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۵۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۲۹۶.

تجسس کنیم! آیا این زیباتر نیست؟ دستگاه‌های نظارتی، بازرسی‌ها، تشکیلات حراستی و امنیتی جستجو کنند و کارهای زبده‌ی بسیار برجسته‌ای را که افراد انجام داده‌اند و هیچ‌کس متوجه نشده است، کشف کنند و آنها را تجلیل و تقدیر کنند؛ آن وقت اثرش را ببینند! **يا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ: ۱۷** ای خدایی که جمیل و زیبا را اظهار و برملا می‌کنی؛ اما زشت و قبیح را می‌پوشانی! مگر عبد نباید متخلّق به اخلاق‌الله باشد؟ امیدواریم این روحیات را از آموزه‌های دینیمان بیاموزیم و در اداره‌ی زندگی اجتماعیمان به کار ببریم. مدل ما، مدل اداره‌ی حکومت و سیاست دنیای کفر و بی‌ایمانی در غرب و شرق عالم نباشد! به سراغ آموزه‌های دینی خودمان بیاییم، ببینیم به ما چه می‌گوید.

خدایا گناهان زیادی را در دنیا از من بر خلقت پوشاندی؛ نگذاشتی گناهان مرا ببینند. من در آخرت به مراتب به پرده‌پوشی تو محتاج‌ترم.

**إِلٰهِي قَدْ أَحْسَنْتَ إِلَيَّ إِذْ لَمْ تُظْهِرْهَا لِأَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ فَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ:** خدایا در دنیا خیلی به من محبت کردی که نگذاشتی احدی از بندگان صالح تو به آلودگی‌ها و خرابکاری‌های من پی ببرد؛ نگذاشتی مطلع شوند؛ آبروی مرا حفظ کردی. خدایا بین مردم خوب دنیا آبروی مرا حفظ کردی، پس بیا در روز قیامت هم در برابر اشهاد، در برابر خاتم‌النّبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام آبرویم را حفظ کن. خدایا اگر بخواهی عیوب مرا برملا کنی، چگونه جلوی پیغمبرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، جلوی حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام بایستم؟! **فَلَا تَفْضَحْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَيَّ رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ:** خدایا بیا و روز قیامت هم در حضور شاهدان الهی، مرا مفتضح نکن و آبرویم را نبر. حال که در دنیا آبرویم را حفظ کردی، در آخرت هم حفظ کن.

**إِلٰهِي جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي وَ عَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي:** خدایا من و این آرزوهای بزرگ؟! من و آرزوی لقاء تو؟! من کجا و این آرزوها؟ **جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي:** جود تو بود که آرزوهای مرا این‌قدر گسترده کرد که یک چنین چیزهای بزرگی را که به خواب شب هم نمی‌دیدم، آرزو کنم و امید هم داشته باشم که به آنها

۱۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۷۸؛ سیدین‌طاووس، اقبال‌الاعمال، ج ۱، ص ۱۴۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۰۴.

برسم! با این همه خرابکاری و معصیت و آلودگی، بین من چه چیزهایی دارم از تو می‌خواهم! اصلاً با هم تناسب نداریم؛ اما **جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي**: آن جود بی‌کرانه و بی‌منت‌های تو، آرزوهای مرا بسط داده و گسترده کرده است. **وَ عَفْوُكَ أَفْضَلُ مِنْ عَمَلِي**: خدایا اعمال من، طاعت و معصیت من، هر دو جای استغفار دارد و عفو تو از عمل من برتر است. هرچه من کردم، بی‌هیچ قید و شرطی کوچک‌تر از عفو و فضل توست. در تعقیبات نماز هم داریم: **إِنْ كَانَ ذَنْبِي عِنْدَكَ عَظِيماً فَعَفْوُكَ أَكْبَرُ مِنْ ذَنْبِي**:<sup>۱۸</sup> اگر گناه من در محضر تو بزرگ است، عفو تو از گناه من بزرگ‌تر است. اینها را گفت تا جرأت کند این آرزو را بگوید:

**إِلٰهِي فَسَرِّني بِلِقَائِكَ يَوْمَ تَقْضِي فِيهِ بَيْنَ عِبَادِكَ**: خدایا روزی که بین خلق به داوری می‌نشینی، مسرت و شادمانی دیدار و لقاء خودت را نصیب من کن تا تو را ببینم. **وَجُودُهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ؛ اِلٰی رَبِّهَا نَاطِرَةٌ**.<sup>۱۹</sup> خدایا روزی که به داوری خلق می‌نشینی، مرا از دیدار خودت محروم نکن؛ مسرت و شادمانی دیدار و وصال خودت را نصیب من کن. حالا این شخص آلوده کجا و این دعاها، این آرزوها؟! این است که گفت:

**جُودُكَ بَسَطَ أَمَلِي**.

**إِلٰهِي اعْتِدَارِي إِلَيْكَ اعْتِدَارٌ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ**: خدایا من آمده‌ام، دارم از تو عذرخواهی می‌کنم. انسان به دو صورت ممکن است عذرخواهی کند؛ یک شکل این است که عذرخواهی کند؛ اما بگوید حالا عذرم را هم نپذیرفت، نپذیرفت؛ مهم نیست. اما یک‌وقت انسان محتاج است؛ کارش فقط دست این شخص است و کاری از دست کس دیگری بر نمی‌آید. اگر او عذرش را پذیرفت، مشکل حل است؛ اما اگر نپذیرفت، او درمانده و بیچاره است. **إِلٰهِي اعْتِدَارِي إِلَيْكَ اعْتِدَارٌ مَنْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنْ قَبُولِ عُذْرِهِ**: خدایا عذرخواهی من نزد تو، عذرخواهی کسی است که از پذیرفته شدن عذرش بی‌نیاز نیست. من با همه‌ی

۱۸. مجلسی، بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۳۸؛ محدث‌نوری، مستدرک‌الوسائل، ج ۵، ص ۸۴ و محدث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، تعقیبات مشترکه.

۱۹. سوره‌ی قیامة، آیات ۲۲ و ۲۳.

وجود محتاجم که تو عذرخواهی مرا بپذیری؛ و الاّ همه‌ی هستیم بر باد رفته است. حالا که این‌گونه است، **فَاقْبَلْ عُذْرِي يَا اَكْرَمَ مَنْ اَعْتَدَرَ اِلَيْهِ الْمُسِيئُونَ**: ای کریم‌ترین کسی که بدکاران نزد او به عذرخواهی می‌روند و او عذر همه‌ی بدکاران را می‌پذیرد، عذر من بدکار و آلوده را هم بپذیر.

**اَلِهٰى لَا تَرُدُّ حَاجَتِي وَلَا تُحَيِّبُ طَمَعِي وَلَا تَقْطَعُ مِنْكَ رَجَائِي وَ اَمَلِي**: خدایا حاجتم را رد نکن؛ دست رد به سینه‌ام نزن؛ مرا در آنچه به‌خاطر آن به تو طمع بسته‌ام مأیوس نکن و امید و آرزویم را از خودت نبر. طوری نشود که خدای ناکرده از تو مأیوس شوم. همان‌طور که می‌دانید، طمع به خلق بسیار مذموم و طمع به خدا بسیار ممدوح است؛ در دعاها داریم: **اَلِهٰى اِلَيْكَ طَمِعْتُ**<sup>۲۰</sup> خدایا همه‌ی طمعم را به تو بستم. در قرآن هم داریم: **وَ الَّذِي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ**<sup>۲۱</sup>.

**اَلِهٰى لَوْ اَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي وَ لَوْ اَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي**: خدا می‌داند چگونه روح رجا و امید در این مناجات موج می‌زند! نمی‌گذارد یک سر سوزن یأس و حتی تردید به سراغ فرد بیاید. خدایا اگر تو می‌خواستی مرا خوار کنی، مرا هدایت نمی‌کردی؛ یا خدایا اگر تو می‌خواستی مرا خوار کنی، این همه هدایای بزرگ به من نمی‌دادی؛ این همه لطف و احسان به من نمی‌کردی: **لَوْ اَرَدْتَ هَوَانِي لَمْ تَهْدِنِي**. از اینجا می‌فهمم که تو نمی‌خواهی مرا خوار کنی؛ یقین دارم. **وَ لَوْ اَرَدْتَ فَضِيحَتِي لَمْ تُعَافِنِي**: خدایا اگر می‌خواستی مرا مفتضح و رسوا کنی که به من عافیت نمی‌دادی؛ از این همه بحران‌ها نجاتم نمی‌دادی! من یقین دارم که تو نمی‌خواهی مفتضح و خوارم کنی. اگر این مناجات واقعاً با یقین خوانده شود، خدا می‌داند با انسان چه می‌کند!

---

۲۰. عین عبارت را نیافتیم؛ ولی تعبیر طمع به خدا در ادعیه آمده است؛ از جمله: **اِذَا رَأَيْتُ مَوْلَايَ ذُنُوبِي فَرَعْتُ وَ اِذَا رَأَيْتُ كَرَمَكَ طَمِعْتُ** و ...: طوسی، محمدبن‌الحسن، مصباح‌المتجهّد، ج ۲، ص ۵۸۴؛ مجلسی، زاد‌المعاد، ص ۹۳ و محدّث‌قمی، مفاتیح‌الجنان، اعمال سحرهای ماه رمضان، دعای ابوحمزه‌ی ثمالی.

**اَوْبِحْ بَهْدَا نَفْسِي طَمَعًا فِي رَأْفَتِكَ الَّتِي بِهَا صَلَاحُ اَمْرِ الْمُنْذَرِيْنَ**: امام‌سجّاد عليه السلام، صحیفه‌ی سجّادیه، دعای شانزدهم.

۲۱. سوره‌ی شعرا، آیه‌ی ۸۲.

إلهي ما أظنك ترذني في حاجةٍ قد أفنيت عمري في طلبها منك: خدایا اصلاً من باورم نمی‌شود؛ نه اینکه باورم نمی‌شود، حتی نمی‌توانم ظنّ و گمان و احتمال هم بدهم که در حاجتی که همه‌ی عمرم را در راه رسیدن به آن هزینه و صرف کرده‌ام، دست رد به سینه‌ام بزنی و آن حاجت را به من ندهی. آخر چگونه باور کنم؟ آن‌گونه که تو خودت را به من شناسانده‌ای، اصلاً جا دارد که من حتی احتمال چنین چیزی را هم بدهم؟ باور که هیچ! ما اظنك: ظنّ و گمان هم نمی‌توانم بکنم که در آن حاجتی که همه‌ی عمرم برای آن هزینه شد، تو مرا مأیوس و دست‌خالی برگردانی. حالا ما همه‌ی عمرمان به دنبال چه بودیم؟ همه‌ی عمرمان را صرف چه چیز کردیم؟ اینجا یک نکته‌ی لطیف عارفانه است؛ می‌گوید به دنبال هرچه بودی، به دنبال خدا بودی؛ خودت حواست نبود.

این خلق که در پی صراطند همه      جوینده‌ی چشمه‌ی حیاتند همه  
حق می‌طلبند و خود ندانند آن را      در آب به دنبال فراتند همه

هرچه دلت را برده بود، خدا دلت را برده بود؛ ولو پول، ولو پست و مقام ولو لذت و ...؛ هرچه دلت را برده بود، او دلت را برده بود. گفت:

هر آن کس عاشق خوبان مهروست      بدانند یا ندانند عاشق اوست

هر جذابیتی در آینه‌های تالار عالم هست، ناشی از آن مهلقایی است که در این تالار جلوه‌گری کرده است؛ جلوه‌های جمال اوست که در آینه‌های تالار منعکس شده و این‌همه جذابیت آفریده است. کسانی که عاشق آن تصویرها هستند، [در حقیقت] عاشق صاحب آن تصویرها هستند. بنابراین من عمرم را در هر راهی فنا کردم، فی‌الواقع دنبال تو بوده‌ام. دنبال پول هم که بودم، خودم حالیم نبود، به دنبال غنای مطلق بودم؛ عکسش در آینه‌ی پول افتاده بود. اگر دنبال پست و مقام و قدرت بودم، دنبال قدیر مطلق بودم؛ عکسش در آینه‌ی پست و مقام افتاده بود. اگر دنبال زیبایی‌ها و زیبارویان بودم، دنبال جمیل مطلق بودم؛ عکسش در آینه‌ی زیبایی‌ها و زیبارویان افتاده بود. لذا عمرم را صرف هرچه کردم، خودم هم نمی‌دانستم، ولی داشتم دنبال تو می‌دویدم. حالا این حاجتی که همه‌ی عمرم را

برایش هزینه کردم، چگونه احتمال بدهم که تو مرا محروم کنی و نگذاری به آن برسم؟ یعنی به لقاء و وصال تو برسم؟

**إِلَهِي فَلَكَ الْحَمْدُ أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَ لَا يَبِيدُ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى:** خدایا حمد مختصّ توست؛ هیچ کس دیگری شایسته‌ی حمد نیست. حمد مختصّ توست؛ یعنی هر چیزی را بستایند، تو را ستوده‌اند.

زیبایی هر نقشی ز استادی نقاش است پس مدح ز هر نقشی مداحی نقاش است  
**فَلَكَ الْحَمْدُ:** اصلاً هر چه حمد در عالم واقع شد، در واقع داشتند تو را حمد می‌کردند. وقتی می‌گفتند عجب تابلوی زیبایی، داشتند تو را حمد می‌کردند؛ وقتی می‌گفتند عجب منظره‌ی زیبایی، داشتند تو را حمد می‌کردند؛ می‌گفتند عجب انسان زیبایی، تو را حمد می‌کردند؛ چون تو خالق همه‌ی آنها هستی. هر چه حمد در عالم واقع شده است، فی‌الواقع مال توست.

**فَلَكَ الْحَمْدُ** در معنای دیگر این است که فقط تویی که سزاوار حمد هستی. حمد مختصّ توست. منتها چه حمدی؟ **أَبَدًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا يَزِيدُ وَ لَا يَبِيدُ:** حمدی که حمد جاودانه و همیشگی است؛ حمد پایدار و فناپذیر است؛ حمد فزاینده و رو به افزونی است؛ چنین حمدی سزاوار توست و این حمد، حمدی است که تو دوست می‌داری و از کسی که تو را این‌گونه حمد می‌کند، خشنود می‌شوی.

اجازه بدهید سخن را به همین حمد ختم کنیم. تا سی‌وششمین فراز را با هم مرور کردیم و هنوز فرازهای زیادی باقی مانده است. ان‌شاءالله اگر عمری بود و تا آخر ماه شعبان، جلسه‌ی دیگری در خدمت شما بودیم، فرازهای بعدی را هم با یکدیگر مرور می‌کنیم.

به هر تقدیر، امیدوارم عزیزان دل‌من! بنشینیم و این مناجات را بخوانیم. همان‌طور که گفتم، صلوات شعبانیه را ظهرها ترک نکنید؛ چون تا پا به وادی ولایت نگذارید، راه به شهر توحید ندارید. محال است کسی به شهر توحید وارد شود، مگر از طریق صراط ولایت. لذا صلوات شعبانیه را ظهرها ترک نکنید و مناجات شعبانیه را بگذارید برای خلوت‌های شب. اگر اهل سحرخیزی هستید که چه بهتر که در آن فضا بخوانید؛ اگر هم نه، نماز مغرب و عشاء را که خواندید، قبل از اینکه به خواب بروید، در خلوتی بنشینید و این مناجات را بخوانید. بخوانید یعنی بخورید؛ یعنی کاری کنید که جذب همه‌ی



وجودتان شود؛ نه اینکه خدای نکرده لقلقه‌ی زبانتان باشد. خدا می‌داند اگر این مناجات درست خوانده شود، عین زخمه‌ای که به تار می‌خورد، هر جمله‌اش با جان و دل انسان چه می‌کند! این تازه در حدّ فهم کوتاه ماست؛ اینکه خود اهل بیت علیهم‌السلام وقتی این مناجات را می‌خواندند، در قالب این مناجات داشتند با خدا چه می‌گفتند، خودشان می‌دانستند و بس. ما در حدّ فهم کودکانه و بچگانه‌ی خودمان بازگو می‌کنیم؛ ولی عرض من این است که ان شاءالله سعی کنیم حقیقت این مناجات‌ها در جان و دل ما متحقّق شود. آن رجا، آن یقین، آن باور و آن حال ان شاءالله بر وجودمان حاکم شود و به آن جایی که این مناجات می‌رساند برسیم. فرازهای آخر این مناجات پرده‌برداری می‌کند که اهل این مناجات به کجا می‌رسند و سر از کجا درمی‌آورند. ان شاءالله ما هم بتوانیم به مدد این مناجات که خدا می‌داند از اعظم گنج‌های بهشت است، به مراتبی از مراتب عبودیت نائل شویم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ